

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"  
۲۴ ماه می ۲۰۱۶  
تنظیم، تصحیح و شرح لغات: پورتال

## دیوان

"عبدالله شهاب ترشیزی هروی"

۳۷

قصائد

-۳۳-

در مدح اسحاق خان فراهی

و مزاح با میرزا محسن خان طبیب

ای! ز پاداری <sup>۱</sup> صف پیکار	شده بر جمله سروران سردار
آستین تو منبع ارزاق	آستان تو مطلع انوار
تیر حکم ترا زمانه هدف	باز <sup>۲</sup> امر ترا ستاره شکار
آسمان را ز قدرت استعلا	اختران را به جاهت استظهار
گرد راه تو از وفور شرف	سرمه دیده اولوالابصار
در زمان تو ای جهان کرم!	در زمین تو ای سپهر وقار

<sup>۱</sup> "پاداری": پایداری و استواری  
<sup>۲</sup> الف. بار

نیست جز چشم فکر خال خیال<sup>۳</sup>      نیست جز زلف مهوشان طرار  
سرفراز! حکایتی ست غریب<sup>۴</sup>      گر اجازت بُود، کنم اظهار  
میرزا محسن طبیب، که هست      در همه عمر، سال و مه بیمار  
آن، که هم از مریض و هم ز مرض      کانِ درد است و معدن آزار  
بعد هشتاد سال عمر، شده ست      بر زن پیر و زشت عاشق زار  
پیری و زشتیش به هر حالت      بوالعجب این، که هست شوهر دار  
شیخ صنعان<sup>۵</sup> عصر کرده ظهور      لیک بی‌خوک و باده و زُنار  
دی گریبان من گرفته که رَو<sup>۶</sup>      به وساطت به خدمت سردار  
تا، که یار مرا به من، بخشد      ور نبخشد بمیرم از غم یار  
گفتم: ای میرزای دانشمند!      گفتم: ای محسن نکوکردار!  
سعی این کار است، نامشروع      راه این حرف است، ناهموار  
کی به سردار، می توان گفتن      که زن زید را به عمرو، سپار  
آخر او مُحصنه ست و تو مُحسن<sup>۷</sup>      ای محاسن سفید!!! شرم بدار  
حبذا! زین کلاه و این جبه<sup>۸</sup>      مرحبا زین عبا و این دستار  
این سخنها، که گفته ام یکسر      چه به او گوئی و چه با دیوار  
هست بر قول خویشتن، ثابت      هست در کار خویشتن، سیار  
می کند ناله، از غم دلبر      می کشد آه، از غم دلدار  
گوید: او قلزم است و من ماهی      گوید: آن مرهم است و من افگار  
چاره من بکن، وگرنه مرا      کار از دست رفت و دست از کار

صاحب! سرور! چه فرمائی؟

من چه گویم؟ جواب این گفتار

<sup>۳</sup> ب. فکر گلرخان فتان

<sup>۴</sup> ب. قریب

<sup>۵</sup> "شیخ صنعان": عارفی که به روایت کتاب "منطق الطیر" فریدالدین عطار، عاشق دختر ترسا شد، به دین عیسوی گرائید و زُنار بست، شراب خورد و گوشت خوک نوش جان کرد.

<sup>۶</sup> ب. کو

<sup>۷</sup> "مُحصن": مرد زندهار؛ و "مُحصنه": زن شویدار

<sup>۸</sup> "جَبَّه" (به ضم اول و فتح و تشدید دوم): کلمه عربی و در معنای "لباس فراخ و کشال"; از قبیل "چین"